

# تأملی بر مفهوم مدرک باستان شناختی

دکتر حسن فاضلی نشلی  
دانشیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران

نادره عابدی  
دانشجوی دکترای باستان‌شناسی دانشگاه تهران

از ص ۱۱۹ تا ۱۳۳

## چکیده:

ترکیب مدرک باستان شناختی از جمله مفاهیمی است که تاکنون کمتر مورد توجه قرار گرفته است. باستان‌شناسان مکاتب فکری گوناگون، به روش‌های متفاوت، این مفهوم را به مثابه یک مدل و ابزار زبانی برای ارائه شواهد باستان شناختی مورد استفاده قرار می‌دهند. این گوناگونی‌ها منجر به شکل‌گیری دو مدل مختلف به نام مدل بافتی و مدل فیزیکی شده است که هر کدام، از مبانی نظری و استدلال‌های متافیزیکی ویژه‌ای برخوردارند.

واژه‌های کلیدی: مدرک باستان‌شناختی، مدل بافتی، مدل فیزیکی، شواهد باستان‌شناختی.

## مقدمه

باستان‌شناسی در عصری پدیدار شد که علوم پایه با کاربست روش‌های تجربی و الزام در آزمودن فرضیات و نتایج آنها، پیش از باستان‌شناسی مسیر دشواری را پیموده بودند. دانش باستان‌شناسی نیز از حدود نیم قرن گذشته به این سو با استفاده از تدابیر گوناگون علمی و مدل‌های تحلیلی حاصل پیشرفت‌های سایر علوم دستاوردهای مهمی که در زمینه معرفت‌شناسی باستان‌شناسی به دست آورده بود، موفق به استخراج و تولید مدل‌ها، ساختن فرضیات، تئوری‌ها و متعاقباً استنتاج‌های نسبتاً دقیق‌تری در این زمینه شد. با این حال دانش باستان‌شناسی همچنان با دشواری‌های بنیادین رویارو است که از جمله آنها می‌توان به مسائل متافیزیکی در این زمینه اشاره کرد. برای تعریف واژه متافیزیک نیز در باستان‌شناسی نظرات گوناگونی ارائه شده است.

معضلات و مشکلات متافیزیکی، پنهان، نافذ و فراگیرنده‌تر از مسائل مرتبط با روش‌شناسی، تجزیه و تحلیل و استنباط است. زیرا معضلات متافیزیکی در عادات و رویه‌های معمول باستان‌شناسی خللی ایجاد نمی‌کند، به گونه‌ای که می‌توان آنها را در فعالیت‌های روزانه (کارهای میدانی) نادیده انگاشت. اما از سوی دیگر این قبیل مشکلات بر تئوری‌های باستان‌شناختی و فرضیات و مفاهیم بنیادین به کار رفته توسط باستان

شناسان تحمیل می‌شوند (Patrik, 2000; P.118).

برخی از این مشکلات به تعدد زبانی باستان‌شناسان مرتبط است که رهایی از این قید، به مشکلی بزرگ تبدیل شده است به گونه‌ای که در بسیاری موارد زبان و عناصر زبانی نسبت به تئوری‌ها نقش مهم‌تری را برعهده دارند. عبارت مدرک باستان‌شناختی (archaeological record) یکی از این موارد است که شرح و ارائه تعریف دقیق از آن به دو دلیل به دور از اشکال هم نیست.

نخست از آن جهت که این مفهوم در میان باستان‌شناسان، مبهم و گنگ است، استفاده از آن به عنوان یک مفهوم نظری در میان آنها از قاعده خاصی تبعیت نمی‌کند. نکته دیگر، وجود پاره‌ای از مشکلات در ارتباط با جایگاه این واژه به عنوان یک ابزار زبانی و مدل برای ارائه شواهد باستان‌شناختی و تعریف آنهاست. در این صورت، چنین مدلی باید این توانایی را داشته باشد که به استدلال‌های متافیزیکی دست یابد و استنباطهایی برای شواهد باستان‌شناختی عرضه نماید.

با دقت در نقطه نظرات ارائه شده توسط هر گروه که در پی می‌آید می‌توان دریافت که تفاوت بنیادی میان این مفاهیم وجود دارد. باستان‌شناسان نوگرا مدرک باستان‌شناختی را نوعی مدرک سنگواره‌ای (فسیل شده) فرض می‌کنند در حالی که باستان‌شناسان ساختارگرا آن را ترکیبی از نمادهای مادی می‌دانند و در امتداد خطوط یک متن می‌پندارند. فراسوی این ادراکات گوناگون، فرآیندهایی که در شکل‌گیری مدرک مؤثرند، به ویژه آن گروه که شامل رفتارهای انسانی‌اند، از منظر هرکدام از مکاتب فکری، متفاوت است. باستان‌شناسان نوین بر پدیده انطباق و قوانین میان فرهنگی اشاره می‌کنند، در حالی که باستان‌شناسان ساختارگرا بر عمل اجتماعی و قوانین ویژه فرهنگی که نشانگر مفاهیم رمزی در نمادها هستند، تأکید می‌ورزند. این تفاوت‌های بنیادین، منجر به شکل‌گیری دو مدل متفاوت با عنوان مدرک باستان‌شناختی شده است که در ادامه به هر کدام پرداخته می‌شود (Patrik, 2000, P. 120).

### اشاره‌ای کوتاه بر مفهوم مدرک:

در تعریف مفهوم مدرک در دانشنامه‌ها نظرات متعددی پیشنهاد شده است. اما از میان تمام تعاریف پیشنهاد شده دو نوع از آنها برای مدرک باستان‌شناختی گزیده‌ترند (Fagan, 1996, P. 45-46). در نوع اول مدرک باستان‌شناختی از سنخ پدیده‌های فیزیکی که حالت ایستایی دارند و به واسطه روابط علی به وجود آمده‌اند، تعریف شده است. تعریف دیگر، مدرک باستان‌شناختی را نوعی متن می‌داند که دربردارنده نمادهای مادی است (Hodder 1982a; Binford; 1982a). چنانچه بخواهیم برای نوع نخست، مثالی بیاوریم می‌توانیم به مدارک فسیل شده که دارای آثاری از بقایای جانوران و گیاهان هستند، اشاره کنیم. به نظر می‌رسد فرآیندهای فیزیکی، باعث انتقال بقایای آلی بدن آنها به شرایط ایستایی شده است.

در این مورد میان مدرک و آنچه ثبت شده رابطه دقیق علی وجود دارد که به واسطه یک پدیده فیزیکی رخ داده است. بنابراین می‌توان با مطالعه مدرک، پیکره اصلی را براساس قوانین تافونومی و دیرین بوم‌شناختی استنباط نمود. شاید بتوان این مدرک را نوعی مدرک فیزیکی دانست که پدیده‌ها به طور ساده‌ای در آن ثبت شده‌اند، در حالی که یک مدرک تاریخی دلالت بر ارتباطاتی پیچیده دارد که شناخت آنها نیازمند رمزگشایی ایده‌هاست نه فرآیندهای فیزیکی؛ بنابراین یک مدرک می‌تواند هم به توصیف وقایعی که رخ داده پردازد و هم پدیده‌ها را مجسم سازد. البته باید توجه داشت که مسئله مستند نگاری در مدارک تاریخی هم

به سلاقی شخصی نویسنده مرتبط است و هم به استدلال‌های فرهنگی او، بنابراین این دست مدارک به لحاظ سبکی از یک نویسنده به نویسنده دیگر و از یک فرهنگ به فرهنگ دیگر متفاوت است. یک مدرک تاریخی به سادگی یک اثر فیزیکی به وجود نمی‌آید و شامل مجموعه‌ای از نشانه‌هاست که می‌تواند وقایع گذشته را رمز گشایی کند. به عبارتی می‌توان مدارک تاریخی را نوعی مدارک فعال دانست زیرا آنها فعالانه میان پیغامها و اطلاعات ارتباط برقرار می‌کنند. در حد فاصل میان مدارک تاریخی و فیزیکی، نوع دیگری از مدرک وجود دارد که بافتی نامیده می‌شود. لازم به ذکر است که دونوع مدرک پیشین بیشتر در علوم چون تاریخ دیرین‌شناسی مورد استفاده قرار می‌گیرند (Patrik, 2000, P. 124).

به جرأت می‌توان گفت که شواهد باستان‌شناختی هم توسط فرآیندهای طبیعی و هم به واسطه فرآیندهای رفتاری شکل می‌گیرند؛ هم شبیه آثار فسیل شده‌اند، هم به شواهد تاریخی می‌مانند. البته چگونگی شکل‌گیری مدارک از شواهد باستان‌شناختی، مسئله مورد بحث میان باستان‌شناسان است و اینکه مدرک باستان‌شناختی را بر اساس تعاریف ارائه شده از کدام نوع می‌توان تصور نمود.

باستان‌شناسان نوین، به ویژه پیروان بینفورد، مدارک باستان‌شناختی را از نوع مدارک فسیلی می‌دانند (Binford, 1964, P. 425). البته بسیاری از باستان‌شناسان مکتب تاریخ فرهنگی نیز با این نظر موافق‌اند (South, 1977)، در حالی که باستان‌شناسان ساختارگرا و بافت‌گرا مانند وایلی، مدرک را نوعی بافت می‌دانند. او همچنین معتقد است مدارک تاریخی می‌توانند حاوی نکات غیردقیقی باشند که به وسیله اطلاعات به دست آمده از مدرک باستان‌شناختی می‌تواند شناسایی و تصحیح شود (Deagan, 1982; Wylie, 1982). علاوه بر این به نظر می‌رسد که مدارک باستان‌شناختی دارای پتانسیل‌های لازم برای تجزیه و تحلیل‌های زبان‌شناختی نیز هستند.

### مدرک باستان‌شناختی چیست؟

برای این واژه تاکنون تعریفی جامع به گونه‌ای که مورد نظر تمام مکتب‌ها باشد، ارائه نشده است. در هر صورت، مفهوم مدرک باستان‌شناختی، پدیده‌ای متعلق به عصر حاضر است؛ مشاهداتی در حالت ایستا که زمانی به صورت پویا و فعال رخ داده است. آگاهی از وقایع گذشته، فرآیندی است که توسط باستان‌شناسان با معنا بخشیدن به این پدیده‌های ایستا در قالب واژه‌های پویا انجام می‌شود. باستان‌شناسان در این فرآیند، تجربه را به مفهوم منتقل می‌کنند و به دنبال درک شرایط پویا هستند (Binford, 1983, P. 23-24).

فرض مسلم، این است که می‌توان مدارک باستان‌شناختی را منبعی بیکران از شواهد باستان‌شناختی دانست. همان‌گونه که پیشتر نیز اشاره شد این مفهوم به مثابه یک مدل برای ارائه شواهد باستان‌شناختی، به کار رفته است و می‌تواند اشاره بر شواهدی داشته باشد که به طور مستقیم قابل مشاهده نیستند؛ چه آنهایی که مستند نگاری شده و بعد بنا به دلایلی از بین می‌روند و چه آنهایی که به صورت فاکت (واقعیت) قابل مشاهده نباشند؛ حالت نخست از شواهد استنباط می‌شود و حالت دوم از یک فرض بنیادین. در هر صورت، پرسش این است: آیا تمام باستان‌شناسان از یک مدل برای ارائه شواهدشان (مدرک باستان‌شناختی) استفاده می‌کنند؟

مدرک باستان‌شناختی، مدرکی عینی و قابل دسترسی است، گرچه گاهی از تعصب ذهنی باستان‌شناسان نشأت می‌گیرد (Leone, 1982b). هادر (1985) تأکید می‌کند که مدرک باستان‌شناختی می‌تواند برحسب فرآیندهای رایج فرهنگی شکل بگیرد. مدارک باستان‌شناختی را به طور کلی و با توجه به نظریات گوناگون باستان‌شناسان می‌توان بر پنج گونه مرتب دانست:

- ۱- بستری که مواد بر آنها ته نشست شده‌اند؛ در ارتباط با این مورد، الگوهای اجتماعی و عوامل زیست محیطی هر کدام به تنهایی یا با یکدیگر مورد مطالعه قرار می‌گیرند (Clark, 1973a, P. 16).
  - ۲- خود ذخایر و ته نشست‌های مادی؛ این نهشته‌ها می‌توانند تشکیل دهنده یک مدرک باستان‌شناختی باشند. رهاسازی ابزارهایی که متعلق به گروه‌های متفاوت با وظایف گوناگون می‌باشند مدارک سنگواره‌ای از کارکرد واقعی یک جامعه خاموش بر جای می‌گذارد (Binford, 1964, P. 425).
  - ۳- بقایای مادی، به تنهایی یا به طور مجموع می‌توانند دربردارنده یک مدرک باستان‌شناختی باشند. مواد پایدار همانند سفال، آثار فلزی و سنگی تنها بخش کوچکی از اقلام احتمالی تجاری محسوب می‌شوند در حالی که گستره و حجم اقلام تجاری وسیع‌تر از مستندات است که تاکنون گزارش شده است (Renfrew, 1972, P. 441).
  - ۴- نمونه‌های باستان‌شناختی (archaeological samples) (Childe, 1956a).
  - ۵- گزارش‌های باستان‌شناختی (Patrik, 2000, P. 120)
- با توجه به تعاریف ارائه شده می‌توان دریافت که این واژه یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم بکار رفته در باستان‌شناسی است و گستردگی استفاده از آن تأکید بر مطالعه هر چه دقیق‌تر آن از منظر فلسفی و معرفت‌شناختی دارد. گرچه همان‌طور که کلارک اظهار می‌دارد هر چه یک مدل متافیزیکی بنیادی‌تر باشد، تمایل کمتری به فکر کردن در مورد آن وجود دارد (Clark, 1973a, P. 14).

### آیا می‌توان مدرک باستان‌شناختی را مدلی علمی دانست؟

براساس دیدگاه کوهن، مدرک باستان‌شناختی را می‌توان بخشی از نظام نموداری این دانش دانست (Kuhn, 1977). این ماتریس، شامل ادراکات گوناگون، روش‌شناختی و عناصر ارزش‌یابی شده و مدل‌ها و الگوهای گوناگون است.

به این ترتیب، مدرک باستان‌شناختی را می‌توان مدلی دانست که باستان‌شناسان برای ارائه شواهدشان از آن استفاده می‌کنند و در آن به طبقه‌بندی شواهد برگزیده می‌پردازند که گاه می‌تواند به طور عمیق، مفاهیم هستی‌شناختی را در خود حفظ نماید؛ گرچه ممکن است با برخی از مسائل و مشکلات نظری و روش‌شناختی نیز توأم باشد. توجه به این نکته ضروری است که چنانچه یک مدل با دقت زیاد طراحی و تعریف شود می‌تواند با یک تئوری باثبات و منطقی که دارای قدرت تبیین و پیشگویی است برابری کند. اما چنانچه مدل، خدشه‌دار یا معیوب باشد، تئوری، مبهم شده و قدرت تحلیلی آن کاهش می‌یابد. تحلیل‌های فلسفی از مدرک باستان‌شناختی منجر به شناسایی دو مدل در این مورد شده است: مدل فیزیکی و مدل بافتی. در واقع، این دو مدل، دو مجموعه جداگانه از استدلال‌های متافیزیکی و روش‌شناختی را برای باستان‌شناسان نوین و ساختارگرایان به ارمغان آورده است (Patrik, 2000, P. 123).

باید توجه داشت که یکی از کارکردهای مدل، استخراج شباهت‌ها از شواهدی است که مدل‌سازی شده، بنابراین هر کدام از مدل‌های نامبرده بر کارکردهای معینی از شواهد تأکید می‌ورزند. شواهد دربردارنده نموده‌ها و بقایای فیزیکی، کارابزارها و ته نشست‌ها هستند که از کاوش‌ها و بررسی‌ها به دست آمده و برای دستیابی به استنتاج‌هایی باید مورد تجزیه و تحلیل و رمزگشایی قرار گیرند. شواهد باستان‌شناختی گرچه منعکس

۱- چایلد معتقد است داده‌های باستان‌شناسی تماماً همان دگرگونی‌هایی هستند که بر اثر اعمال انسانی در جهان مادی روی می‌دهند و ثمرات رفتار انسانی هستند که به صفت سنگواره درآمده‌اند؛ مجموع داده‌ها همان است که مدارک باستان‌شناختی نامیده می‌شود.

کننده‌الگوهای رفتاری گذشته هستند اما گاهی نیز با سیمای مبدل، خود را نشان می‌دهند یا فقدان، بی‌نظمی و پراکندگی در آنها به حدی است که موجب از بین رفتن رمزها می‌شوند؛ به این جهت باید با دقتی مضاعف مورد مطالعه قرار گیرند. مدل‌های فیزیکی و بافتی پیشنهاد شده می‌توانند دارای شباهت‌ها یا عدم تشابهات (تضادها) و یا حالت‌های بی‌شباهت یا خستگی باشند؛ این دو مدل در ترکیبات، فرآیندهای شکل‌گیری نموده‌ها (فیچرها) و نظم فضایی در مقایسه با یکدیگر متفاوت‌اند. ویژگی‌های هرکدام از مدل‌ها به صورت خلاصه از این قرار است:

#### مدل بافتی:

- علائم زبان شناختی
- اعمال، ایده‌ها و وقایع گذشته و مهم انسانی
- اعمال سلیقه شخصی و انتخاب مفسر
- رمزگشایی، خواندن و تجزیه و تحلیل
- انتقال ایده‌ها و اطلاعات
- بزرگ‌نمایی یا مخفی کردن حقایق
- خواندن و تجزیه و تحلیل دوباره
- نسخه برداری
- فقدان، بی‌نظمی و پراکندگی شدن رمزها به گونه‌ای که نمی‌توانند به مدارک منتقل شوند (Patrik, 2000, P.126).

#### مدل فیزیکی:

- نشانه‌های فیزیکی
  - بقایای آلی پیکره‌ها
  - قوانین فیزیکی
  - حفاری و تجزیه و تحلیل
  - وجود اثر غیر مستقیم از ارگانیزم‌های زنده
  - شواهد فریبنده و ناسنجیده
  - چنانچه محوطه‌ای تنها یکبار مورد کاوش قرار گرفته باشد، می‌تواند مورد تجزیه و تحلیل دوباره قرار گیرد.
  - با دقت نمی‌تواند نسخه برداری شود
  - فقدان و پراکندگی رمزها (Ibid).
- شباهت‌ها و استدلال‌های متافیزیکی طبقه‌بندی شده هر یک از دو مدل به قرار زیر است:

#### استدلال‌های متافیزیکی مدل بافتی:

در این مدل، مدرک، شامل اشیای فیزیکی و نمودهایی است که دارای نشانه‌های مادی یا نمادهایی از مفاهیم گذشته‌اند. آنچه تبدیل به مدرک شده، اعمال انسانی، ایده‌ها و وقایع مهم است. نظم فضایی نشانه‌ها و نموده‌ها به واسطه فرآیندهای رفتاری شکل می‌گیرند و بدین ترتیب، تدابیر خلاقیتی و نظام‌های قواعدمدار را

به نمایش می‌گذارند. روابط علی میان فرایندها با این مدل قابل بررسی‌اند.

### استدلال‌های متافیزیکی مدل فیزیکی:

در این مدل، مدرک، شامل موضوعات و اشیای فیزیکی و نمودهایی است که دارای تأثیرات ایستا از علت‌های گذشته‌اند. نظم فضایی نمودها و ترکیبات این مدرک به واسطه فرایندهای رفتاری و فیزیکی به وجود می‌آیند و نظام‌های سببی را به وجود می‌آورند (Patrik, 2000, P. 127).

با توجه به مطالب ارائه شده می‌توان دریافت که مدل بافتی نیز از قوانین علی مستثنی نیست، زیرا نظم فضایی نشانه‌های این مدل دارای تأثیرات رفتاری و علت‌های فیزیکی‌اند.

همان‌گونه که پیشتر نیز اشاره شد باستان‌شناسان نوین از بیشترین استفاده کنندگان ترکیب مدرک باستان‌شناختی‌اند و از مدل فیزیکی برای ارائه شواهد و تصدیق استنباط‌های خود استفاده می‌کنند. قوانین رفتاری همپایه قوانین طبیعی در نظم و ترکیب بندی این مدل نقش دارند.

بینفورد در ارتباط با ساختار صوری کار ابزارها نسبت به یکدیگر و ارتباط بافتی آنها تصویری سیستمیک و قابل درک ارائه داده است (Binford, 1962, P. 218). براساس مدل فیزیکی، شواهد باستان‌شناختی به وسیله قوانین جامع و غیرقابل تغییر تبیین می‌شوند. این قوانین می‌توانند میان متغیرهای متعادل، ارتباط سیستمیک برقرار کنند. مشاهده شواهد باستان‌شناختی از این طریق، بینفورد و دیگر باستان‌شناسان نوین را متوجه این نکته کرد که وظیفه آنها درک شرایط علی است و مدرک باستان‌شناختی نیز بافتی پویا دارد که به طور علی موجب ارتباط سیستم‌های فرهنگی گذشته و ترسیم استنباطاتی استنتاجی است.

رئوس روش شناختی و استدلال‌های مدل فیزیکی برای استنباط رفتار زنده گذشتگان مورد استفاده قرار می‌گیرد نه برای یک فرهنگ مادی بی روح. به این ترتیب یک فسیل می‌تواند نشان دهنده نقش یا رد پای یک موجود زنده باشد. تصور می‌شود شواهد باستان‌شناختی دارای پتانسیل آگاهی‌دهندگی درباره ساختارهای اجتماعی، رفتارهای گذشته و جنبه‌های غیرمادی است که به جوامع گذشته معنای زندگی می‌بخشند. استدلال‌کننده‌های این رویکرد جدید برجسته‌های مثبت مدرک باستان‌شناختی با تأکید بر نظم سیستماتیک بقایای موجودات زنده متمرکز است. این نظم با فعالیت‌های پیش از تاریخی و وقایعی که در این مسیر باستان‌شناسان می‌توانند پیگیری کنند، ارتباط دارد. همچنین آنها می‌توانند اطلاعاتی را از جنبه‌های خاموش یک سیستم فرهنگی به دست آورند (Watson et al, 1971).

اخیراً بسیاری از باستان‌شناسان، تأکید باستان‌شناسی نوین بر قوانین میان فرهنگی و کارکرد باوری بوم شناختی این مکتب را مورد نقد قرار داده‌اند (Hodder, 1982b, Renfrew 1982b). تمایزات مهمی میان تئوری‌های باستان‌شناسان فراروندگرا و سایرین وجود دارد، اما گاهی با ساده‌انگاری گفته می‌شود که آنها همگی از یک مدل تبعیت می‌کنند. در حالی که بسیاری از باستان‌شناسان ساختارگرا، بافتی و نمادین برای ارائه مدارک باستان‌شناختی از مدل بافتی تبعیت می‌کنند. به طور مثال، هادر از عبارت *مدرک باستان‌شناختی* به ندرت استفاده می‌کند در حالی که به طور تلویحی به ویژه در کارهای اخیرش از مدل بافتی استفاده می‌کند. توجه هادر به باستان‌شناسی به مثابه یک نظام تاریخی و ترسیم شواهد باستان‌شناختی در مقایسه با شواهد تاریخی و نقد او از قوانین میان فرهنگی در ارتباط با رفتار انسانی و تأکید بر بافتهای فرهنگی ویژه، همه بر حسب استدلال‌های مدل بافتی شکل گرفته‌اند و با کمک قوانین ویژه فرهنگی تنظیم شده‌اند (Hodder 1982d:5).

اما نکته مهم بحث او در ارتباط با نمادهای مادی و ساختارها به مثابه قواعد و رمزهایی است که با مدل بافتی در ارتباطند. براساس نظر هادر کارابزارها، سازه‌های مادی، نهشته‌ها، گورها و سایر آثار تنها حاصل واکنش انسانها به محیط زیست شان نیستند بلکه نمادهای مادی هستند که حاوی مفاهیم رمزگذاری شده‌اند. علاوه بر این، ساختارهای موجود در این نمادها، سیستم‌های قابل مشاهده و الگوها یا سبک‌هایی نیستند که از جانب باستان‌شناسان کارکردگرا و پیروان رویکرد تئوری سیستم‌ها به عنوان امر مسلم فرض شوند.

به بیان دیگر این ساختارها را نمی‌توان به وسیله تجزیه و تحلیل خصایص چندمتغیری قابل مشاهده و پراکنش فضایی یافته‌ها درک نمود. هادر این ساختارها را نوعی زیرساخت یا بنیان‌های منطقی می‌داند که با نمادهای مادی ترکیب شده و این نهادها به آنها معنی می‌بخشند. تأکید او بر این ساختارها و تدبیر او دارای ارتباط معنی‌دار با مدل بافتی است، نه با ارتباط گزارش شده در یک مدل فیزیکی (Hodder, 1982d, P. 6-9).

علاوه بر هادر، دیگر باستان‌شناسان نیز به تازگی به سوی استفاده از مدل بافتی گسیل شده‌اند. برخی از آنها به صراحت تشخیص داده‌اند که باید بیشتر از مدل‌های زبان‌شناختی استفاده کنند (Patrik, 2000).

اما از آنجایی که ترکیب‌بندی دقیق مدل‌های باستان‌شناسان ساختاری، نمادین و بافتی تا حدودی تازه است، به نظر می‌رسد که هرکدام، پارادایم یا انگاره جدیدی را کشف کرده‌اند (Hodder, 1982d, P. vii).

با دقت در تمایزات موجود در چگونگی ادراک باستان‌شناسان از شواهد، می‌توان دریافت که باستان‌شناسان نوین، تئوری‌های گوناگون خود را براساس مدل فیزیکی می‌سازند در حالی که باستان‌شناسان فراروندگرا با تأثیر عمیق از فلسفه علم (به ویژه همپل، کوهن، پوپر و سالمون) بیشتر بر تئوری‌های انسان‌شناسی متمرکزند؛ به خصوص از آن گروه که از قابلیت‌های زبان‌شناسی بهره‌مندند، مانند تئوری لوی استراس، لیچ، بوردو، داگلاس و اسپربر (Patrik, 2000, P. 130).

### مبانی نظری و استدلال‌های مدل بافتی:

از آنجایی که این مدل، شواهد باستان‌شناختی را همانند پیکره‌ای از نمادهای مادی عرضه می‌کند، به نوعی عامل برقراری ارتباط میان شواهد باستان‌شناختی و نشانه‌شناسی است و با مطالعه عمومی نشانه‌ها به بیان تئوری نمادها می‌پردازد. نشانه‌شناسی، دارای ارتباط نزدیکی با ساختارگرایی است و کارکرد آن مطالعه ساختارهای ناآگاهانه و بنیادین ایده‌هایی است که در زبان انسان، کارابزارها و فعالیت‌های او نهفته است.

این ساختارها برای ارائه بنیادی‌ترین قوانین طبقه‌بندی و مهم‌ترین تمهیدهای نمادین مطالعه می‌شوند. البته باید به خاطر سپرد که نشانه‌شناسی و ساختارگرایی از یک منظر نیز با یکدیگر متفاوتند و آن اینکه نشانه‌شناسی بر محصولات واقعی و رفتار انسان‌ها متمرکز است و آنها را به مثابه نشانه‌ها می‌بیند (Barthes, 1968).

اما ساختارگرایی بر فرآیندهای طبقه‌بندی ذهنی متمرکز است و تولید نشانه در این مشرب فکری نوعی طبقه‌بندی فکری محسوب می‌شود. هم نشانه‌شناسان و هم ساختارگرایان، کارابزارهای مادی، مراسم آئینی، اشارات و حرکات موجود در تصاویر و دیگر عناصر غیر زبانی را همانند سیستم‌های نشانه‌ای مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهند (Barthes, 1968; Leach, 1976). در این تجزیه و تحلیل می‌توان از عناصر زبانی و غیرزبانی استفاده کرد، گرچه استفاده از عناصر زبانی بحران‌هایی را بر تئوری‌های مرتبط با نمادها تحمیل می‌کنند (Boardieu, 1977).

انسان‌شناسان و باستان‌شناسان هر دو متأثر از رویکردهایی هستند که به نمادگرایی می‌پردازد یا زمینه

تئوریک را برای تجزیه و تحلیل نمادها به وجود می‌آورد (Hodder, 1982b).

در رابطه با استفاده از عناصر غیر زبانی نیز دو نظریه وجود دارد: ۱- یک نماد مفهومی می‌تواند همانند یک واژه عمل کند. ۲- در سیستم‌های فرهنگی بزرگ‌تر، کاربرها همانند واژه‌ها در جملات عمل می‌کنند. این دو نکته را می‌توان مراکز استراتژیک مدل بافتی دانست زیرا بر این اساس، شواهد باستان‌شناختی تنها پیکره‌ای از تأثیرات فیزیکی علل گذشته محسوب نمی‌شوند بلکه مجموعه‌ای از نشانه‌ها خواهند بود که باید رمزگشایی شوند. مدل بافتی و فیزیکی هرکدام نقطه نظرات متفاوتی را به لحاظ روش شناختی برای مطالعه چگونگی ارتباط میان شواهد بیان می‌کنند. در مدل فیزیکی، این ارتباط، ارتباط سببی میان علت و اثرات فیزیکی است، در حالی که در مدل بافتی نوعی ارتباط معنایی میان نشانه‌های مادی و مفاهیمی که باید رمزگشایی شوند وجود دارد.

ساختارگرایان و نشانه‌شناسان معتقدند که ارتباط معنایی میان نشانه‌ها و مفاهیم آنها نمی‌تواند به ارتباطات سببی تقلیل یابد، زیرا اگر این ارتباطات، سببی بودند با گذر زمان و مکان دچار تغییر می‌شدند. در این زمینه، بحث‌های گسترده‌ای ارائه شده که با نشانه‌شناسی نوین ارتباط می‌یابد (Hodder, 1982d).

توجه به این نکته، ضروری است که ارتباط معنایی میان نشانه‌ها و مفاهیم، یک ارتباط جبری و مطلق نیست، بلکه همان گونه که سوسور از پیشگامان نشانه‌شناسی نوین (۱۹۶۶) بیان می‌کند این ارتباط، نوعی ارتباط اختیاری است و به واسطه قوانین سببی هم ثابت نمی‌ماند؛ (باید توجه داشت که اختیار به معنای بی‌نظمی و هرج و مرج نیست) به دیگر بیان، قوانین مشترک فرهنگی، روان شناختی یا رفتاری به نمادها در گذر زمان و مکان، معنا نمی‌بخشند. هادر نیز بر اساس بحث سوسور عنوان می‌کند که توانایی و قابلیت اشیای مادی در دارا بودن معانی گوناگون در بافتهای مختلف، یکی از ویژگی‌های مشترک تمام نمادهاست (Hodder, 1982b, P. 202). هادر به شدت بر این نکته تأکید دارد که نمادهای مادی و مفاهیم بافتی این نمادها از یک ارتباط به ارتباط دیگر تفاوت می‌یابد. از طرفی باید به خاطر سپرد که مفهوم نماد الزاماً در حوزه کارکردی قرار ندارد. نمادهایی که استاندارد و بدون سابقه پیشین ساخته شده‌اند اکثراً حاوی معانی جدید بافتی هستند. بنابراین آگاهی از مفهوم یک نماد بدون آشنایی با ارزش‌های درونی و پیوستگی آن با رفتار و اعمال اجتماعی میسر نخواهد بود. مفهوم هر نماد، درون فرهنگی ویژه، قابل بررسی است زیرا قوانین و رمزهای موجود در نمادها بر اساس خصایص و الگوهای ترکیبات مادی، همانند قواعد دستور زبان، توسط عده‌ای از افراد یک جامعه پذیرفته می‌شوند و این پذیرش به صورت یک ایده میان نسل‌ها انتقال می‌یابد؛ همانند طراح‌های سنت‌ها و روش‌های تولید برای نمادهای مادی (Deetz, 1977).

نمادهای مادی می‌توانند بایکدیگر ترکیب شوند. با کمک تئوری نشانه‌شناسی می‌توان به توضیح الگوسازی‌های مضاف درون نمادها پرداخت؛ همانند واژه‌ها که به مثابه واحدهایی درون سیستم‌های نشانه‌ای بزرگ‌تر هستند و مفهوم آنها بستگی به ارتباط سیستماتیک آنها با یکدیگر دارد (Hodder, 1982b; Levi Strauss, 1968a).

هر نشانه دو بعد دارد که به این واسطه می‌توان آنها را درون سیستمی بزرگ‌تر فرض کرد: نخست آنکه نشانه‌ها می‌توانند متغیر اما قابل دسترسی باشند. در باستان‌شناسی، این بعد گستره‌ای از خصایص قابل دسترس را دربردارد و همچنین می‌تواند شباهت و تضاد فرم‌ها را عرضه نماید. دیگر آنکه نشانه‌ها می‌توانند بایکدیگر ترکیب شوند اما چنانچه شواهد باستان‌شناختی از الگوی بافتی خود جدا شوند دیگر نمی‌توانند به مثابه یک نماد مادی عمل کنند. هادر در مطالعه سفال‌های نوسنگی هلند، این دو بعد را در تجزیه و تحلیل



خود مورد توجه قرار داده است (Hodder, 1982d).

بر اساس بحث گسترده‌ای که هادر و دیگر باستان شناسان ساختارگرا در این زمینه ارائه داده‌اند این رمزها یا قوانین، قوانین سببی و مشترک فرهنگی نیستند و نمی‌توان آنها را به سطح سازوکارهای انطباقی تنزل داد زیرا با کمک همین نشانه‌ها و رمزها می‌توان زندگی فرهنگی انسان را از سایر موجودات با شرایط بوم شناختی یکسان تشخیص داد (Sahlins, 1976, P. 55).

این نظر، درست مخالف با نظر موافق بینفورد با تعریف وایت از واژه فرهنگ است زیرا در این صورت آفرینش استادانه و سپس متروک شدن نشانه‌ها، بیانگر حدوث یک انحراف بزرگ در رفتار انسان است. توجه به این نکته ضروری است که نشانه‌ها را نمی‌توان به سادگی با یک محیط زیست معین منطبق نمود در حالی که با مطالعه آنها می‌توان دریافت که چگونه به طور خلاقانه می‌توانسته‌اند بخشی از تدابیر فردی را در کسب قدرت و ارائه یک مدیریت کارآمد، و بالعکس در واژگونی قدرت به نمایش بگذارند. بورردو (1977) و هادر (1982) با تحلیل‌های خود نشان داده‌اند که چگونه افراد با ایجاد فضاهای معماری و ساخت استادانه کارابزارها برای انتقال قدرت درون یک گروه یا نشان دادن آن به گروه دیگر می‌پرداخته‌اند.

استدلال‌های متافیزیکی مدل بافتی، موجب می‌شوند که شواهد باستان شناختی از نو زاییده شوند؛ دلایل این امر عبارتند از:

۱- براساس این مدل ترکیبات، مدرک باستان شناختی صرفاً معلول علت‌های گذشته نیستند بلکه خود عواملی فعال و نشانه‌هایی هستند که باید رمزگشایی شوند تا ارتباط معینی با مفاهیم پیداکنند (Hodder, 1982b, P. 186).

۲- هیچ ترکیبی از مدرک باستان شناختی نمی‌تواند منفک از الگوی بافتی خود عمل کند (Hodder, 1982b, P. 217).

۳- الگوسازی نشانه‌های مادی هم از بابت خصایص و هم پراکنش فضایی از سه منبع مرتبط نشأت می‌گیرد: رمزهای ویژه فرهنگی - رفتاری که شبیه قواعد دستور زبان عمل می‌کنند، تدابیر افراد برای ایفای نقش و به کاربردن رمزها در فرآیندهای طبیعی و رفتاری.

این استدلال‌ها ممکن است همانند حالت‌های خنثی در مدل بافتی عمل کنند و می‌توانند به طور سودمند موجب توسعه قابلیت و توانایی تبیینی یک مدل برای گشودن افق‌های نوین در پژوهش‌های باستان شناختی باشند.

### مبانی نظری و استدلال‌های مدل فیزیکی:

همانگونه که پیشتر نیز اشاره شد، باستان شناسی نوین همگام با استفاده از مدل همپل با مبنای استقرایی- قانونی، مدل فیزیکی را نیز مورد استفاده قرار داد (Binford, 1968; Salmon 1977; Watson et al, 1971). در این مدل، شواهد باستان شناختی به صورت مجموعه‌ای از فرآیندهای معین که به واسطه قوانین سببی شکل گرفته‌اند به نمایش در می‌آیند. بنابراین با این رویکرد نه تنها مدلی با قابلیت پیشگویی ساخته می‌شود بلکه شواهد نیز مستندنگاری می‌شوند. اما چنانچه بخواهیم برای استنباطات باستان شناختی تنها به مدل همپلی استناد کنیم، آنگاه نمی‌توانیم به استنباطهای استنتاجی که موجب شکل‌گیری یک مدرک می‌شوند دست بیابیم زیرا نمی‌توان یک علت را تنها از تأثیر آن استنتاج کرد حتی با داشتن آگاهی از قوانین سببی معین از شکل‌گیری یک اثر. استدلال غلط از مدل فیزیکی را به لحاظ ریاضی می‌توان به این ترتیب بیان کرد: اگر  $p$  آنگاه  $q$

و بالعکس. این، نمونه‌ای از یک استدلال نادرست است. مانند اینکه بگوییم اگر یک حیوان، باردار است پس ماده است و این حیوان ماده است پس او حامله است. البته فلاسفه و باستان‌شناسان متخصص مبنای نظری در بیشتر موارد به سهولت از یک استدلال نادرست آگاه می‌شوند اما گاهی نیز موفق نمی‌شوند (Morgan, 1973). در باستان‌شناسی نوین از روش فرض و استقراء استفاده می‌شود. برحسب این روش هر کدام از شواهد در یک مدرک نوعی متبیین با قابلیت پیش‌گویی خواهد بود. در این صورت، قوانین مقدماتی و شرایط کیفی گذشته دوباره احیاء خواهد شد (Salmon, 1975-76).

باید به خاطر سپرد که یک مدل تنها بر ارتباطات سببی میان شواهد باستان‌شناختی و مواد گذشته دلالت نمی‌کند، بلکه نوعی ارتباط مستند فیزیکی هم محسوب می‌شود. بینفورد از جمله کسانی است که وجود چنین ارتباطی را مورد بحث قرار داده و ابراز می‌دارد که باستان‌شناسان باید ادراک خود را از ویژگیهای معین مدرک باستان‌شناختی که به طور واضح و مستمر به گذشته اشاره دارد، توسعه دهند (Binford, 1982a).

ارتباطات مستند فیزیکی را به سه گروه می‌توان تقسیم نمود: ۱- ارتباط با بقایای فیزیکی مانند اسکلت ۲- ارتباط در موادی که به طور ذاتی با اصل خود برابری دارند مانند سنگواره‌ها ۳- ارتباط نشانه‌های قانونی و منحصر به فرد مانند اثر انگشت.

وجود یک اسکلت، شاهدهی لازم و کافی بر حضور یک جسم و جسد است. گرچه برخی خصایص فیزیکی جسم در آن وجود ندارند اما به لحاظ منطقی می‌توان آن را متعلق به یک جسم و یا قسمی از آن دانست. در مورد سنگواره‌ها نیز وضع به همین منوال است. سنگواره، ماده‌ای غیر آلی است که به طور ذاتی با جسم آلی خود برابری می‌کند. در حالی که تمام اجسام آلی هم سبب به وجود آمدن سنگواره نیستند. امروزه دیرین‌شناسان می‌توانند سنگواره جسم را از اثر تشخیص دهند؛ در حالت نخست، پیکره یا بخش‌هایی از آن به نمایش در می‌آیند و در حالت دوم، شاهد اثر رفتار موجود هستیم مانند ردپا، دنباله، سوراخ زیرزمینی و فعالیت‌هایی از این قبیل.

حالت اخیر گرچه مدرک چندان معتبری از حضور موجودات مانند حالت نخست نیست اما پتانسیل بیشتری در ارتباط با ارائه رفتارها دارد. اثر انگشت را نیز می‌توان نوعی الگوسازی منحصر به فرد دانست. مطالعات انجام شده به وسیله دیرین‌بوم‌شناسان و دیرین‌زیست‌شناسان و متخصصین تافونومی نشان می‌دهد که گاه در طی فرآیندهای طبیعی و فرهنگی اسکلت‌ها، سنگواره‌ها و نشانه‌های قانونی نمونه به تمامی از بین می‌روند در نتیجه در لایه نگاری نمی‌توان این نموده‌های فیزیکی را در ساختار مدارک به لحاظ کمی مورد استفاده قرار داد؛ به ویژه در استنباط و تخمین جمعیت گونه‌ها و طول دوره اسکان (Olson 1980; Shipman, 1981).

اسکلت‌ها، سنگواره‌ها و اثر انگشتان، همه معلول‌ها یا همان  $q$  هستند که به واسطه علت‌ها یا  $p$  به وجود آمده‌اند. میان  $p$  و  $q$  ارتباطی منطقی و مستحکم وجود دارد. نظیر چنین ارتباطاتی را میان شواهد باستان‌شناختی و مدل فیزیکی نیز می‌توان مترتب دانست. حاصل، آنکه یک مدل فیزیکی می‌تواند با استدلال‌های منطقی به استنباط از شواهد باستان‌شناختی پردازد. اما پرسش مهمی را نیز در اینجا می‌توان مطرح کرد: آیا ممکن است مدل فیزیکی، ترفندی برای گذشتن از استدلال‌های نادرست برای تصدیق نتیجه باشد یا دارای نموده‌های واقعی از شواهد است که می‌تواند به تبیین علل مشخص در ارتباط فیزیکی پردازد؟ (Patrik, 2000, P. 135).

## مدل فیزیکی از منظری دیگر:

باستان‌شناسی نوین به دنبال نقد خود، بحث‌هایی را پیرامون قضایای بنیادین از جمله تجدید نظر در انطباق مدل فیزیکی برای ارائه توصیف انحصاری از مدرک باستان‌شناختی مطرح کرده است. در برخی از این نقدها عبارت‌هایی از مدل بافتی به عاریه گرفته شده است. به طور مثال، گلد، باستان‌شناسان نوین را به واسطه کوششی که برای نمایاندن الگوها و نظام‌ها در شواهد باستان‌شناختی به مثابه قوانین پایه و عام از رفتار انسان انجام می‌دهند، مورد نقد قرار داده است. او بر اساس مطالعات قوم باستان‌شناختی به این نتیجه رسیده که مدل فیزیکی دارای محدودیت‌هایی است به گونه‌ای که نمی‌توان با استدلال‌های آن تمام الگوهای موجود در شواهد را استخراج کرد (Patrik, 2000).

مایکل شیفر نیز از جمله کسانی است که به بازنگری قضایای بنیادین در باستان‌شناسی نوین پرداخته است؛ به ویژه در ارتباط با مفهوم مدرک باستان‌شناختی. همانگونه که پیشتر نیز اشاره شد بیشتر باستان‌شناسان، شواهد را همان مدارک باستان‌شناختی می‌پندارند اما شیفر سعی کرد نشان دهد که چگونه شواهد به مدارک تبدیل می‌شوند و چه فرآیندهایی در این زمینه دخیلند. البته شاید بتوان رویکرد شیفر را نوعی مدل بافتی بدون انطباق فرض کرد. او معتقد است شواهد باستان‌شناختی همانند ساختارها، رمزهایی پیچیده و قابل خواندن و رمزگشایی هستند و از مدل خود تنها برای تجزیه و تحلیل کژروی‌ها (با توجه به فرآیندهای شکل‌گیری) در مدرک استفاده می‌کند نه برای شرح شواهد. شیفر معتقد است مداخله فرآیندها به سادگی نمی‌تواند موجب آشفتگی در ترکیب مدارک شود بلکه موجب به وجود آمدن الگوهای جدید نیز می‌شود (Schiffer, 1983).

تشخیص و تعیین هویت فرآیندهایی که موجب شکل‌گیری الگوها هستند از آن جهت دارای اهمیت است که انحرافات موجود در تجزیه و تحلیل را آشکار می‌سازد. آنچه که به عنوان ترکیبات در مدرک ثبت می‌شود می‌تواند متعلق به سیستم‌های رفتاری گذشته یا فرآیندهای مداخله‌ای و یا هر دو باشد. باستان‌شناسان عموماً مدرک باستان‌شناختی را نوعی مدل‌سازی سیستم‌های رفتاری می‌دانند اما شیفر این مدل را به آرامی تغییر داده است. تئوری او تعریف تازه‌ای از مدرک باستان‌شناختی ارائه داد: مدرکی از فرآیندهای مداخله‌گر همانند سیستم‌های رفتاری گذشته (Ibid).

یک مدل، بخشی از یک تئوری علمی است و تمام متغیرها به طریق مشابه در این مدل تأثیرگذارند. تئوری شیفر از معدود تئوری‌های باستان‌شناختی است که سعی دارد مفهوم مدرک را از حد یک استعاره به یک مدل علمی ارتقاء دهد. مدل فیزیکی، میراث باستان‌شناسی نوین است و با تغییراتی که به دست شیفر در آن به عمل آمده گره خورده است. این تغییر در مدل فیزیکی، موجب تقویت این حس خواهد بود که مدل ممکن است همچنان نیاز به بازنگری داشته باشد اما مدرک در هر حالت قابل تغییر نخواهد بود (Patrik, 2000, P. 140).

با نگاهی عمیق می‌توان دریافت که مدل بافتی نیز دارای نقایصی در استنباطات باستان‌شناختی است. بنابراین نه مدل فیزیکی و نه مدل بافتی هیچ کدام نمی‌توانند بدون نقد مورد پذیرش باستان‌شناسان واقع شوند. شاید با درک متقابل مشکلات هر دو مدل و تلفیق آنها با یکدیگر بتوان مدل جدید و کاملی برای ترسیم شواهد باستان‌شناختی به دست آورد.

### مدل بافتی از منظری دیگر:

باستان‌شناسان ساختارگرا با مشکلاتی در زمینه استنباط مواجه‌اند که شاید میراث ساختارگرایی فرانسوی باشد و بیشتر به واسطه تأکید آنها بر رویکرد تاریخی - بافتی رخ داده است. بیشتر این مشکلات نیز به وسیله هادر و دیگر باستان‌شناسانی که این رویکرد را جستجو کرده‌اند، تشخیص داده شده‌اند (Hodder, 1982a) و به طور بنیادین می‌توان آنها را در چهار گروه تقسیم‌بندی نمود یا به لحاظ روش شناختی آنها را در این طیف جای داد:

۱- چگونه رمزهای غیرقابل مشاهده و بنیانی که ساختار نمادهای مادی را تشکیل می‌دهند، شناخته یا کشف می‌شوند (مشکلات دیرین روان شناختی)؟ ۲- از منظر باستان‌شناختی، هیچ‌گاه دسترسی کامل به بافت‌های مادی، رفتاری و اجتماعی هیچ نمادی وجود ندارد. ۳- این مشکل، مرتبط با تعمیم نمادهای مادی بخش بخش و پراکنده به یک فرهنگ می‌باشد؛ بطور مثال، ممکن است یک نماد، تنها به یک گروه از نخبگان یا گروه‌های معینی از افراد یا یک جنس خاص تعلق داشته باشد و به طور مسلم تعمیم آن به تمام افراد، مشکلاتی را در استنباط به همراه خواهد داشت (مشکل عمومی تاریخ). ۴- گاهی نمادهای مادی برای پوشش دادن یا محو کردن ارتباطات قدرت در فرهنگ‌های گذشته مورد استفاده قرار می‌گیرند و در این صورت، مشکلاتی را در زمینه ایدئولوژی به وجود می‌آورند.

مشکل نخست از نظر باستان‌شناسان نوین غیر قابل حل است (Binford, 1982a 1982d). گرچه باید تصدیق کرد که کشف ساختارها و بنیان‌های نمادین تنها به واسطه رمزگشایی کارابزارهای مادی امکان پذیر است حتی اگر الگوها به راحتی در آنها قابل مشاهده نباشند (Ardener, 1978). باید به خاطر داشت که رمز، عنصری دور از دسترس (جعبه سیاه باستان‌شناسی) اما غیرقابل تحریف است. تفکیک و جداسازی الگوها از رمزها نیز با رعایت کامل جزئیات امکان پذیر نخواهد بود به گونه‌ای که گاه حتی روش‌های تحلیلی نیز نمی‌توانند این دو را از هم جدا کنند (Ardener, 1978; Hodder, 1982d).

در مورد مشکل دوم باید اذعان داشت که تمام نمادهای مادی نیاز به تفسیر بافتی دارند زیرا معنای آنها حاصل کارکرد و ویژگیهای پیوسته‌شان است و به واسطه ترکیب با دیگر نمادها منشأ اثر در فرهنگ خواهند بود. اما از آنجائی که بافت و بستر نمادهای مادی در حالت کلی شامل عوامل متعدده، اعمال و رفتار اجتماعی و وقایع طبیعی است که در بقایای باستان شناختی باقی نمانده‌اند و دسترسی به آنها نیز از اهمیت ویژه برخوردار است، به نظر می‌رسد پژوهش‌های قوم باستان شناختی، کارآمدتر از مطالعات صرف باستان شناختی باشد. به علاوه قیاسهای قوم‌نگاری، بافتهای فرهنگی را سراسر طی می‌کنند و از تفسیر مفاهیم نمادهای مادی نیز بهره می‌جویند و در نهایت، موفق به ترسیم بافتهای یک فرهنگ خاص می‌شوند (Hodder, 1982d).

در توصیف سومین مشکل باید گفت که تمام رفتارهای مهم انسانی با کمک زبان و نمادهای مادی قابل رمزگشایی نیستند؛ به بیان دیگر، حتی اگر باستان‌شناسان قادر به رمزگشایی برخی رمزها شوند بازهم نمی‌توانند ادعای استنباط کامل در این زمینه داشته باشند. دیتز (Deetz, 1977) زاویه دیگری را بر این مشکل گشوده است. او معتقد است مورخان، زمانی که با مشکلی در ارتباط با بازسازی گذشته از شواهد متروک مواجه می‌شوند، با رجوع به متون می‌توانند مشکل را برطرف سازند اما باستان‌شناسان تنها به شواهد و اشیائی ناقص و متروک دسترسی دارند که به درستی معلوم نیست توسط کدام طیف از جامعه مورد استفاده قرار گرفته است. به طور مسلم هیچ کس در یک فرهنگ نمی‌تواند از تمام نمادها استفاده کند. تمایز در

نمادهایی که استادانه طراحی و ساخته شده‌اند نیز نشان دهنده تمایزات مهم سیاسی در جوامع اند. از منظر باستان‌شناختی چنین مواردی را در گورها می‌توان مشاهده کرد. البته باید به این نکته مهم نیز توجه داشت که در جوامع گذشته تعداد کمی از افراد به نمادها دسترسی داشته‌اند (Hodder, 1982c).

مشکل آخر به احتمال مرتبط با نمادهایی است که برای اغراق آمیز جلوه دادن و یا برعکس، مخدوش کردن چهره واقعی ارتباطات قدرت در یک جامعه مورد استفاده قرار می‌گرفته است (Leone, 1982b). باید به خاطر داشته باشیم که کارابزارهای به دست آمده توسط باستان‌شناسان، همگی دارای اثر مهر صداقت و راستگویی نیستند. در نتیجه تفسیرهای باستان‌شناختی از معانی کارابزارها آمیخته با انواع مشکلات هرمنوتیکی خواهد بود که ملازم است با کوشش برای کشف حقیقت که در آن سوی اشیاء نهفته‌اند.

به علاوه چنانچه باستان‌شناسی بر ارتباطات قدرت که در لایه‌های زیرین فرهنگ مادی پنهان است، متمرکز باشد نه تنها با محدودیت‌هایی مواجه خواهد شد، بلکه در پرداختن به نمادها نیز با بحران مواجه خواهد بود (Shanks & Tilley, 1982).

مشکلاتی که مورد بررسی قرار گرفتند در باستان‌شناسی ساختاری و بافتی، یکسان نیستند همانگونه که دیدگاه مورخان، باستان‌شناسان و انسان‌شناسان با یکدیگر متفاوت است. اما آیا نمادهای مادی می‌توانند به اندازه کافی، واقعیت فرهنگ‌های گذشته را به ما نشان دهند؟ آیا می‌توان رمز نمادها را بازگشایی کرد؟ آیا نمادها خارج از بافت فرهنگی اصلی‌شان می‌توانند دارای مفهوم باشند؟ اینها پرسش‌هایی هستند که باستان‌شناسان مکاتب مختلف را به خود مشغول کرده‌اند.

### نتیجه‌گیری:

تولید مدرک باستان‌شناختی به معنای مفهوم سازی شواهد یا انطباق مدل با شواهد است و برای ساخت تئوری‌ها، می‌تواند استدلال‌های مهمی را به همراه داشته باشد. مدل فیزیکی از خوش بینی باستان‌شناسان نوین در زمینه کشف قوانین رفتار انسان سرچشمه گرفته و با توجه به استنباط دقیقش در این رابطه می‌تواند باستان‌شناسی را همانند یک علم تجربی توصیف کند.

برعکس، استنباط شواهد باستان‌شناختی بر اساس مدل بافتی بیشتر به ترویج رویکردهای بافتی و نمادین و ساختاری می‌پردازد زیرا مدل بافتی، عبارت از شناخت قوه ابتکار فردی و قوانین ویژه فرهنگی است. این مدل بر نقش قوانین در استنباط باستان‌شناختی تأکیدی مضاعف دارد.

علاوه بر شباهت‌ها، تضادهای مهمی هم میان دو مدل وجود دارد؛ به طور مثال، ارتباط مثبت در مدل فیزیکی به این معنا است که استنباط باستان‌شناختی بر اساس یک مدرک باید حرکتی از ترکیبات مادی به پدیده‌های مادی داشته باشد. در حالی که ارتباط مثبت در مدل بافتی به معنای حرکتی آرام از پدیده‌های مادی به ذهنی مادی یا از نمادهای مادی به ایده‌ها و عقایدی است که باید رمزگشایی شوند. بیشتر نیز اشاره شد که مدل فیزیکی، شواهد باستان‌شناختی را نوعی مدارک فسیل شده می‌داند؛ این نکته، نشانگر تأکید باستان‌شناسی نوین بر اصل انطباق است. کارابزارها همانند موجودات با محیط زیست خود انطباق می‌یابند اما مدل بافتی به مقایسه شواهد باستان‌شناختی با مدارک تاریخی می‌پردازد و بحث‌های نظری را پایه‌ریزی می‌کند؛ به ویژه در ارتباط با تدابیر فردی در به وجود آمدن رمزهای فرهنگی که استادانه طراحی شده‌اند و تا حدودی با بحث انطباق نزدیک‌اند.

در ارزیابی مدل‌ها می‌توان ابراز داشت که هر کدام دارای قابلیت‌هایی هستند که می‌توانند برای سطوح مختلف مشاهدات مورد استفاده قرار بگیرند. برای تشخیص دو مدل از یکدیگر می‌توان از مبانی نظری باستان‌شناسان نوین از یک سو و باستان‌شناسان ساختارگرا و بافتی از سوی دیگر استفاده کرد. بینفورد و به ویژه شیفر به نمایندگی گروه نخست بر تصدیق استنباطات از مواد فرهنگی موجود معتقدند. هادر و دیگر ساختارگرایان نیز به شدت بر استفاده از نمادهای مادی تأکید می‌ورزند و به تصدیق استنباطات کمتر معتقدند. تئوری بافتی هادر به واقع برای کارابزارهایی که استادانه طراحی و ساخته شده و برای زمانی که به طور کامل مورد استفاده بوده‌اند، مطرح شده است نه برای تکه سفال‌ها و مواد اندک و قلیل. بدین ترتیب به نظر می‌رسد که روش‌های به کار رفته در باستان‌شناسی نوین برای استنباط فرهنگ مادی گذشته از مواد موجود می‌تواند مراحل مقلداتی تفسیر برای مفهوم نمادهای مادی از دیدگاه باستان‌شناسی ساختارگرا یا بافتی باشد. بنابراین در مرحله نخست باید به بازسازی صحیح مراحل و پالودن انحرافات پرداخت. قدم بعدی حرکت به سوی یک زمینه فلسفی است؛ باید اعتراف کرد که یک فیلسوف به مکانی می‌تواند پای بگذارد که تنها یک باستان‌شناس در آن می‌تواند بایستد!

در پایان از آقای دکتر حکمت‌آ... مخلص‌الحی به خاطر مطالعه این نوشتار و پیشنهادهای سودمند ایشان، سپاسگزاری می‌نمایم.

منابع:

- 1- Ardener, E. 1978, Some outstanding problems in the analysis of events, in E. Schwimmer (ed.) Yearbook of Symbolic Anthropology 1 (London: Hurst). Reprinted in M. L. Foster and S. Brandes (eds) Symbol as Sense (New York: Academic Press), pp. 301-21.
- 2- Barthes, R. 1968, Elements of Semiology, trans. A. Lavers and C. Smith (New York: Hill and Wang).
- 3- Binford, L. 1962, Archaeology as anthropology, American Antiquity 28: 217-15.
- 4- Binford, L. 1964, A consideration of archaeological research design, American Antiquity 9: 425-41.
- 5- Binford, L. 1968, Archaeological perspectives, in S. R. Binford and L. R. Binford (eds) New Perspectives in Archaeology (Chicago, Aldine), pp. 5-32.
- 6 - Binford, L. 1982a, Objectivity- Explanation-archaeology 1981, in C. Renfrew, M. J. Rowlands, and B. A. Segraves (eds) Theory and Explanation in Archaeology: The Southampton Conference (New York; Academic Press), pp. 125-38.
- 7- Binford, L. 1983a, In Pursuit of the Past: Decoding the Archaeological Record (London: Thames and Hudson).
- 8- Bourdieu, P. 1977, Outline of a Theory of Practice (Cambridge: Cambridge University Press).
- 9- Childe, V. G. 1956a, Piecing Together the Past (London: Routledge and Kegan Paul).
- 10- Clarke, D. I. 1973a, Archaeology; the loss of innocence, Antiquity 47: 6-15.
- 11- Deagan, K. 1982, Avenues of inquiry in historical archaeology, in M. B. Schiffer (ed.) Advances in Archaeological Method and Theory vol 5: (New York: Academic Press).
- 12- Deetz, J. 1977, In Small Things Forgotten: The Archaeology of Early American Life (New York: Anchor Press).
- 13- Fagan, B. M. (ed.). 1996, The Oxford Companion to Archaeology (Oxford: Oxford University Press).
- 14- Hodder, I. 1982a, Symbolic and Structural Archaeology (Cambridge: Cambridge University Press).
- 15- Hodder, I. 1982b, Symbols in Action: Ethnoarchaeological studies of Material Culture (Cambridge: Cambridge University Press).
- 16- Hodder, I. 1982c, The identification and interpretation of ranking in prehistory, in C. Renfrew and S. Shennan (eds) Rankng, Resource and Exchange (Cambridge: Cambridge University Press).
- 17- Hodder, I. 1982d, Theoretical archaeology: a reactionary view, in I. Hodder (ed.) Symbolic and structural archaeology (Cambridge: Cambridge University Press).
- 18- Hodder, I. 1985, Postprocessual archaeology, in M. Schiffer (ed.) advances in archaeological Method and Theory Vol 8 (New York: Academic Press).
- 19- Kuhn, T. S. 1977, The Essential Tension (Chicago: University of Chicago Press).
- 20- Leach, E. 1976, Culture and Communication (Cambridge: Cambridge University Press).
- 21- Leone, M. P. 1982b, Some opinions about recovering mind, American Antiquity, 47: 742-60.
- 22- Lévi- Strauss, C. 1968a, Structural anthropology (London: Allen Lane).
- 23- Morgan, C. 1973, Archaeology and Explanation, World Archaeology 4: 259-76.
- 24- Patrik, L. E. 2000, Is there an archaeological record? in J. Thomas (ed.) Interpretive archaeology (London: Leicester University Press).
- 25- Renfrew, C. 1972, The Emergence of civilization (London: Methuen).
- 26- Renfrew, C. 1982b, Explanation Revisited, in C. Renfrew, M. J. Rowlands and B. A. Segraves Theory and Explanation in Archaeology: the Southampton Conference (New York: Academic Press), pp. 5-23.
- 27- Sahlins, M. 1976, Culture and Practical Reason, Chicago: University of Chicago Press).
- 28- Salmon, M. H. 1975, Confirmation and explanation, American Antiquity 40: 459-64.
- 29- Salmon, M. H. 1977, Philosophy for anthropologists, Teaching Philosophy 2: 135-38.
- 30- Schiffer, M. 1983, Toward the identification of formation processes, American Antiquity. 48. pp: 675-706.
- 31- Shanks, M. and Tilley, C. 1982, Ideology, Symbolic Power, and ritual communication: A reinterpretation of Neolithic mortuary Practices, In I. Hodder (ed.) symbolic and structural archaeology (Cambridge: Cambridge University Press), pp. 129-54.
- 32- Shipman, P. 1981, Life history of a Fossil :An Introduction to Taphonomy and Palaeoecology (Cambridge, MA: Harvard University Press).
- 33- South, S. 1977, Method and Theory in Historical Archaeology (New York: Academic Press).
- 34- Watson, P. J., Leblanc, S. A. and Redman, C. L. 1971, Explanation in Archaeology: An Explicitly Scientific Approach (New York: Columbia University Press).
- 35- Wylie, A. 1982, Epistemological issues raised by a structuralist archaeology, in I. Hodder (ed.) Symbolic and Structural Archaeology (Cambridge: Cambridge University Press).